

Herbert, Frank
 978-600-182-324-4
 Dame messiah, 2008
 American fiction - 20 th century
 9786001823244
 978
 5076726

مسیحای تلماسه

سؤال: چه شد که این رویکرد خاص را برای نوشتن تاریخ زندگی مؤدب انتخاب کردی؟

نویسنده: فرانک هربرت
 مترجم: سیدمهیار فروتن‌فر

چرا این کتاب را به شما پیشنهاد می‌کنیم؟
 این کتاب یکی از بهترین آثار فرانک هربرت است که در آن با دنیایی پر از مرموزات و توطئه‌ها مواجه می‌شوید. هربرت با زبانی ساده و روان، داستانی جذاب را روایت می‌کند که شما را تا آخرین صفحه می‌بویاند. اگر به ژانر علمی-تخیلی علاقه دارید، این کتاب قطعاً یکی از بهترین‌هاست.



کتابسرای تندیس

ISBN: 978 - 600 - 182-324-4

- 1- Bronso of ix
- 2- Mond
- 3- Didd
- 4- Attakis
- 5- Fremem

بخش‌هایی از گفت‌وگوی صورت گرفته

در سلسله زندانی اعدامی، برانسوی ایکسی^۱

سؤال: چه شد که این رویکرد خاص را برای نوشتن تاریخ زندگی مؤدب^۲ انتخاب کردی؟

جواب: چرا باید به سؤال‌هایت جواب بدهم؟

س: چون من می‌توانم جواب‌هایت را جاودانه کنم.

ج: آهه! برای فریفتن من مورخ چه وعده‌ای بهتر از این؟!

س: پس همکاری می‌کنی؟

ج: چرا نکنم؟ ولی این را بدان که شما هرگز نخواهید فهمید عامل محرک

من برای نوشتن کتاب «تحلیل تاریخ»^۳ ام چه بوده. هرگز. شما کاهنان آن قدر چیز برای از دست دادن دارید که...

س: امتحانم کن.

ج: امتحانت کنم؟ خوب، باز هم می‌گویم... چرا نکنم؟ نگاه سطحی عوام به

این سیاره مرا متأثر کرد؛ نگاهی که از نام عامیانه‌اش ناشی می‌شود: «تلماسه»^۴.

نه آراکیس^۵، بلکه تلماسه. تاریخ شیفته‌ی آن است که تلماسه را به چشم

بیابانی بزرگ نگاه کند، به چشم زادبوم حره‌مردان^۵. چنین نگاهی فقط روی

سنت‌های برخاسته از کمبود آب متمرکز می‌شود، روی زندگی نیمه‌کوچ‌نشینی

1- Bronso of Ix

2- Muad'dib

3- Dune

4- Arrakis

5- Fremem

حرمردان و تقطیر جامه‌هاشان که بخش اعظم رطوبت از دست‌رفته‌ی بدن را بازیابی می‌کند.

س: مگر این‌ها واقعیت ندارند؟

ج: این‌ها واقعیات سطحی هستند. نادیده گرفتن آنچه زیر این سطح نهفته مثل آن است که... مثل آن است که بخواهید زادبوم من، ایکس، را بشناسید، بدون آن که بدانید وجه تسمیه‌اش آن است که نهمین سیاره‌ی منظومه‌ی ماست^۱. نه... نه. نگاه به تلماسه به عنوان سیاره‌ی طوفان‌های شنِ سرکش، یا جولانگاه ماسه‌کرم‌های غول‌آسا نگاه کاملی نیست.

س: ولی این ویژگی‌ها مشخصه‌های اصلی آراکیس هستند!

ج: مشخصه‌های اصلی؟ البته. ولی این مشخصه‌ها از آراکیس سیاره‌ای تک‌بعدی می‌سازند؛ درست همان‌طور که تلماسه را سیاره‌ای تک‌محصولی می‌دانند چون یگانه منبع ادویه‌ی ملغما^۲ در جهان است.

س: اتفاقاً بدم نمی‌آید نظرات‌تان درباره‌ی ادویه‌ی مقدس را هم برایم بسط بدهید.

ج: آه بله، مقدس! مثل تمام چیزهای مقدس، ادویه هم با یک دست می‌دهد و با دست دیگر پس می‌گیرد. از یک طرف عمر مصرف‌کننده‌اش را طولانی می‌کند و او را — اگر استعدادش را داشته باشد — قادر به دیدن آینده می‌سازد، و از طرف دیگر او را بی‌رحمانه معتاد خود می‌کند و داغ خود را بر چشمانش می‌گذارد؛ مثل چشمان خودت: کاملاً آبی، بدون ذره‌ای سفیدی. چشمان تو، ابزارهای بینایی تو، به چیزی یک‌دست و یکپارچه تبدیل می‌شود... چیزی تک‌بعدی.

س: همین حرف‌های کفرآمیزت تو را به این سلول انداخت!

ج: کاهنانِ شما مرا به این سلول انداختند. مثل همه‌ی کاهنان، شما هم از همان ابتدا آموخته‌اید که حقیقت را کفر بنامید.

س: تو را به این سلول انداخته‌اند چون گفته‌ای پل آتریدیز^۱ پاره‌ای اساسی از انسانیتش را از دست داد تا مؤدب شود.

ج: ...بماند که پدرش را هم در جنگ با هارکونن^۲‌ها از دست داد. همین‌طور دانکن آیداهو^۳ که خودش را قربانی کرد تا پل و لیدی جسیکا^۴ مجال فرار بیابند.

س: بدبینی‌تان از گوشم پنهان نماند.

ج: آه، بدبینی! گناهش حتی از کفر هم سنگین‌تر است. ولی اشتباه می‌کنی، من بدبین نیستم؛ فقط ناظر و مفسرم. به نظر من فرار پل به بیابان همراه با مادر باردارش حقیقتاً کاری در خور نجیب‌زادگان بود. البته ناگفته نماند که مادرش گرچه وبال گردنش بود، وبال کم‌ارزشی نبود.

س: ایراد شما مورخان این است که هیچ‌وقت به چیزی که به‌قدر کفایت خوب است راضی نمی‌شوید. می‌گوی کار مؤدب حقیقتاً در خور نجیب‌زادگان بود، ولی انگار مجبوری پاورقی بدبینانه‌ای هم ضمیمه‌ی حرفت کنی. تعجیبی ندارد که بنه‌جسريت^۵ هم نوشته‌هایت را تقبیح می‌کند.

ج: شما کاهنان کار خوبی کرده‌اید که با بنه‌جسريت دست به یکی کرده‌اید. راز دوام آن‌ها هم پنهان کاری است. ولی آن‌ها نمی‌توانند این حقیقت را پنهان کنند که لیدی جسیکا دانش آموخته‌ی کارکشته‌ی بنه‌جسريت بوده. شما می‌دانید که او پسرش را به راه و رسم اختیه‌ی بنه‌جسريت تربیت کرده بود. جرم من این بود که این واقعیت را به عنوان یک پدیده مورد بحث و بررسی قرار دادم و دست به تشریح مفصل فنون ذهنی و برنامه‌ی ژنتیک‌شان زدم. شما خوش ندارید توجه کسی به این واقعیت جلب شود که مؤدب همان مسیحایی بود که اختیه امید به بند کشیدنش را داشت... این واقعیت که او پیش از آن که وخشور^۶ شما شود کویساتز هدراخ^۶ آن‌ها بود.

- 1- Paul Atreides
- 2- Harkonnen
- 3- Duncan Idaho
- 4- Jessica
- 5- Bene Gesserit
- 6- kwisatz haderach

۱- صورت لاتین نام این سیاره، IX، در نظام عددنویسی رومی معادل عدد ۹ است. م.

س: اگر هم کوچک‌ترین شکی به حکم اعدامت داشتم، برطرفش کردی.
 ج: یک بار بیشتر که نمی‌شود مرد.
 س: مرگ داریم تا مرگ.
 ج: حواستان باشد از من شهید نسازید. گمان نکنم مؤدب... راستی بگو
 ببینم، مؤدب از کارهایی که در این سیاه‌چال‌ها می‌کنید خبر دارد؟
 س: ما به خاطر مسائل جزئی مزاحم خانواده‌ی مقدس نمی‌شویم.
 ج: [می‌خندد] پس پل آتریدیز راه خودش را با چنگ و دندان به سوی
 مأمنش بین حره‌مردان گشود تا به اینجا برسد! راه و رسم افسار زدن به
 ماسه‌کرم‌ها و راندن شان را آموخت تا به اینجا برسد! اشتباه کردم که به
 سؤال‌هایت جواب دادم.
 س: ولی من سر قولم برای جاودانه کردن جواب‌هایت می‌مانم.
 ج: جداً؟ پس خوب به حرف‌هایم گوش کن، ای کاهن حره‌مرد فاسد که
 خدایی جز خودت نداری! شما باید برای خیلی چیزها جواب پس بدهید.
 مراسمی حره‌مردی باعث شد پل برای اولین بار دوز بالای از ملغما مصرف کند
 و چشم بصیرتش به روی آینده‌های پیش رو گشوده شود. مراسمی حره‌مردی
 باعث شد همین ملغما، آلیا^۱ زاده نشده را در رجم لیدی جسیکا ذی‌شعور
 کند. تا به حال فکر کرده‌ای آلیا چه حالی داشته وقتی با ادراک و شعور کامل
 چشم به جهان گشوده و تمام خاطرات و دانش مادرش را در ذهن داشته؟ این
 از وحشیانه‌ترین تجاوزها هم بدتر و وحشتناک‌تر است.
 س: ولی مؤدب بدون ملغما، ادویه‌ی مقدس، رهبر تمام حره‌مردان نمی‌شد.
 آلیا هم، بدون تجربه‌ی مقدسی که از سر گذراند، آلیا نمی‌شد.
 ج: تو هم بدون این قساوت کور حره‌مردانه‌ات کاهن نمی‌شدی. آهه، من
 شما حره‌مردان را خوب می‌شناسم. خیال می‌کنید چون مؤدب با چانی^۲ همسر

1- Alia
 2- Chani

شد و راه و رسم حره‌مردان را برگزید، مال شماست. فراموش می‌کنید که او در
 وهله‌ی اول آتریدیز بود، به دست یکی از استادان راه و رسم بنه‌جسريت تربیت
 شده بود و به فنونی تسلط داشت که برای شما به کلی بیگانه بود. خیال
 می‌کردید برایتان نظمی نوین و هدفی نو به ارمغان آورده. ولی وقتی چشم‌تان
 کور و وعده‌های درخشانش برای تبدیل سیاره‌ی بیابانی‌تان به بهشتی سیراب بود،
 بکارتان را از شما گرفت!

س: با کفر گویی‌هایی از این قماش نمی‌شود منکر حقیقت دگرگونی
 بوم‌شناختی تلماسه شد. دگرگونی‌ای که در همین لحظه با بیشترین سرعت در
 جریان است.

ج: اتفاقاً یکی دیگر از گناهان من این بود که در صدد جست‌وجوی
 ریشه‌های همین دگرگونی برآمدم. ریشه‌هایش و... عواقبش. درست است
 که نبردی که آن بیرون، در دشت آراکین^۱ درگرفت، به جهان فهماند
 که حره‌مردان می‌توانند بر ساردوکار^۲‌های سلطنتی پیروز شوند، ولی به جز
 آن چیزهای دیگری هم فهماند. امپراتوری کهکشانی خاندان کورینو^۳
 به حکومت حره‌مردانه‌ای به رهبری مؤدب تبدیل شد، اما به جز آن به
 چیزهای دیگری هم تبدیل شد. «کروساد»^۴ تان دوازده سال بیشتر طول نکشید،
 ولی در همین مدت چه درس‌ها که به جهانیان نیاموخت! حالا کل قلمرو
 امپراتوری فهمیده که ازدواج مؤدب با شاهدخت آیرولان^۴ دوز و کلک بوده است
 و بس!

س: چطور جرئت می‌کنی مؤدب را به دوز و کلک متهم کنی؟!
 ج: به خاطر این حرف مرا خواهید کشت، ولی حرفم نه تهمت است و نه
 کفر. شاهدخت زوجه‌ی او شد، نه جفت و هم‌بالینش. چانی، آن دخترک

1- Arrakeen
 2- Sardaukar
 3- Corrino
 4- Irulan